

تحلیلی بر مبارزات قلمی علمای عتبات جهت اعاده مشروطیت ایران

* محمدرضا علم

دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

با روی کار آمدن محمدعلی شاه قاجار و آغاز اختلافات او با مشروطه‌خواهان سرانجام مجلس شورای ملی از سوی قوای دولتی به توپ بسته شد و بساط مشروطیت برچیده گشت. و در ایران دوره‌ای آغاز شد که تحت عنوان «استبداد صغیر» شناخته شد و ۱۳ ماه به طول انجامید. با آغاز این دوره، مشروطه‌خواهان از یا ننشسته شروع به مبارزه کردند. می‌توان گفت که تقریباً تمام اقشار اجتماعی در این مبارزه نمایندگانی داشتند و هرکدام به سهم خود بخشی از بار مبارزات را بر دوش کشیده، به مقاومت در برابر استبداد طلبی محمد علی شاه پرداختند. در این میان روحانیان و خصوصاً مراجع و علمای عتبات نقش مهمی ایفا نمودند که با ارسال تلگرافات متعدد در واقع به آن بخش از فعالیت‌ها پرداختند که بعدها با عنوان فعالیت‌های قلمی شناخته شد. مقاله حاضر تلاشی است برای تبیین این فعالیت‌ها.

کلیدواژه‌ها: مشروطیت، علمای عتبات، استبداد صغیر، فتوا، حکم، انجمن تبریز.

An Analysis of the Clerical Campaigns of the 'Olamaye Atebat' for Restoring Constitutionalism in Iran

Mohammad Raza Alam, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History
Faculty of Letters and Human Sciences, Chamran University of Ahvaz

Abstract

The enthroning of Mohammad Ali, the Qajarid King, and the start of his dissensions with the constitutionalists eventually led to the shelling of the Iran's parliament by the government forces which tried to put an end to the life of constitutionalism. After this event, a 13-month political period started in Iran which is regarded as the 'short despotism'. This period coincided with the resumption of new constitutionalists' campaigns. It can be said that nearly all social strata had representatives in this overall campaign, and every representative took part in the job of resisting against the despotism of Mohammad-Ali Shah. In this situation, the clergy, especially the spiritual leaders and the religious scholars living in holy places had a leading role. By sending numerous telegraphs, they set to perform part of the activities which were later called 'clerical activities'. This article is an effort to clarify these activities.

Keywords: Olamaye Atebat, Short Despotism, Fatwa, Decree, Tabriz.

مقدمه

پس از این که دستخط مشروطیت در ایران را مظفرالدین شاه صادر کرد و پس از فوت وی و روی کار آمدن محمدعلی شاه، به دلیل اختلافات وی با مشروطه‌خواهان و مخالفت‌هایش با جریان مشروطه‌خواهی، مشکلات عدیده‌ای در راه استقرار عملی مشروطه پیش آمد. این اختلافات منجر به تنش‌های شدید و چالش‌های جدی گردید؛ به طوری که پس از مدت کوتاهی محمدعلی شاه اقدام به برچیدن بساط مشروطیت کرد؛ و در این راه پس از به توپ بستن مجلس و انحلال آن در واقع اصلی‌ترین نماد مشروطه‌خواهی ایران را تعطیل کرد. آنگاه نوبت به سایر جریانات از جمله روزنامه‌ها، انجمن‌ها و غیره رسید و در نهایت هر آنچه معرف تغییر سیستم سیاسی ایران از استبداد مطلق به ساختاری پارلمنتاریستی بود، در این تلاش نظامی از میان رفت. این حادثه منشأ پیدایش دوره‌ای در تاریخ سیاسی ایران بود که از آن یا عنوان «استبداد صغیر» یاد می‌کنند.

با آغاز این دوره، تعدادی از مشروطه‌خواهان کشته و عده‌ای تبعید شدند و بعضی نیز به زندان رفتند. در این میان تعدادی هم راه خارج را در پیش گرفته و سر از کشورهای اروپایی و عثمانی در آوردند. به این ترتیب، دوره استبداد صغیر در تاریخ ایران معرف پایان موقتی جریان قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی شد.

اما این همه محتوای این دوره نبود؛ چرا که بلافاصله جریانات سیاسی، اشخاص و گروه‌ها با بازنگری در وضعیت سیاسی کشور، به این نتیجه رسیدند که باید با نیروی بالقوه و بالفعل خود شروع به سازماندهی مبارزه برای اعاده مشروطیت نموده، تلاش برای مقابله با وضع موجود نمایند. این مبارزه را در تمام دوره ۱۳ ماهه استبداد صغیر شاهد هستیم. مشروطه‌خواهان چند کانون را برای مبارزات خود با استبداد محمدعلی‌شاهی انتخاب نمودند. کانون اول، شهر تبریز بود که به سرداری ستارخان در مقابل استبدادی شدن مجدد نظام سیاسی ایران ایستادگی کرد. کانون دوم، فرانسه بود که تعدادی از مبارزان از جمله ناصرالملک، ممتازالدوله و سردار اسعد را در خود جای داده بود.

کانون سوم، انگلستان بود که افرادی همچون تقی‌زاده و معاضدالسلطنه و علی‌محمد تربیت در آن جا به مبارزات سیاسی بر علیه محمدعلی شاه ادامه دادند. کانون چهارم که بعدها به وجود آمد، ایوردن سویس بود که یاران علی‌اکبر دهخدا در آن جا حضور داشتند و مهم‌ترین اقدام آن‌ها چاپ مجدد نشریه صوراسرافیل بود که در دوره استبداد صغیر موفق به طبع و نشر آن شدند؛ و

سرانجام یکی دیگر از کانون‌های مبارزه خارج از کشور، عثمانی بود که افرادی همچون یحیی دولت‌آبادی در پوشش انجمنی به نام «انجمن سعادت» به مبارزات خود ادامه دادند. شرح فعالیت‌های کانون‌های مبارزاتی فوق را نگارنده به تناسب و درحد وسع خود به رشته تحریر درآورده است؛ اما آنچه مهم است و در این مقاله قرار است به آن پرداخته شود، شرح فعالیت‌ها و مبارزات علمای عتبات می‌باشد. در این دوره، علمای عتبات که به عنوان گروه مرجع شناخته می‌شدند، مبارزات و اقداماتی قلمی و قدمی داشته‌اند که علاوه بر تأثیر آن‌ها بر جریان تحول‌خواهی در ایران، از اهمیت فراوانی نیز برخوردار بوده‌اند. به همین منظور، در مقاله حاضر تلاش شده که پس از ذکر جریان‌شناسی علمای عتبات، بخش مبارزات و اقدامات قلمی و در واقع حمایت‌های تئوریک و معنوی آنان از جنبش مشروطه‌خواهی ایران تحلیل و تبیین شود.

جریان‌شناسی علمای عتبات

پیش از هر توضیحی لازم است گفته شود که تا قبل از تأسیس حوزه علمیه در قم توسط آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۴۰ هـ.ق، شهرهای مذهبی عراق از جمله بغداد و نجف و حله مرکز فقه و فقاہت بود و طلاب برای کسب علوم دینی غالباً عازم این شهرها می‌شدند. بنابراین مرکزیت علمی و دینی این شهرها و سکونت مراجع تقلید در آن‌ها، نقشی محوری از لحاظ رهبری دینی به آن‌ها می‌بخشید. کربلا و سامرا نیز همین وضع را داشتند. اما به نظر می‌رسد بعد از درگذشت میرزای شیرازی (۱۸۹۴/م ۱۳۱۲ هـ.ق) شهر سامرا رفته‌رفته از نظر مرکزیت دینی شیعه، جای خود را به کربلا و به ویژه نجف داده است. چرا که در دوران انقلاب مشروطه و استبداد صغیر و پس از آن، نگاه‌ها غالباً متوجه نجف و علمای آن‌جا بوده است، تا دیگر شهرهای عراق.

بی‌دلیل نیست که بیشترین اعلامیه‌ها و فتاوی و احکام راجع به مشروطیت و مبارزه برضد محمدعلی شاه قاجار نیز از جانب علمای طراز اول نجف معروف «علمای ثلاثه» یعنی آیت‌الله آخوند خراسانی و آیت‌الله تهرانی و آیت‌الله مازندرانی صادر می‌گردیده است.

نکته قابل ذکر دیگر آن‌که فعالیت‌ها و اقدامات علمای مذکور محدود به دوران استبداد صغیر نیست و آنان قبل از این‌که محمدعلی شاه مشروطیت را براندازد نیز در زمینه حمایت از مشروطه و مشروطه‌خواهان فعال بوده‌اند. همچنان‌که پس از فتح تهران نیز ارتباط خود را با

ایران قطع نکردند. با این حال، بنا به نوشته عبدالهادی حائری «چنین به نظر می‌رسد که پیش از بمباران مجلس، اقدامات علمای عراق چندان جدی و نافذ نبود؛ ولی تجاوزهای محمدعلی شاه با همکاری روس‌های تزاری علما را وادار به یک رشته از کارهای قلمی بسیار مؤثر کرد. به سخن دیگر، رویدادهای دوران استبداد صغیر... سبب اصلی خیزش جدی علمای نجف و مبارزات شدید آنان گردید» (حائری ۱۳۶۴: ۱۰۸) همچنین باید اشاره نمود که «علمای ثلاثه» مقیم نجف غالباً احکام و فتاوی خود را باهم و به‌طور مشترک صادر می‌نمودند و پس از فوت^۱ آیت‌الله حاج‌میرزا حسین تهرانی (۱۳۲۶ هـ.ق) آن دوتن دیگر به‌طور مشترک حکم و فتوا صادر می‌کردند. با این حال تعدادی تلگراف نیز در دست است که نشان می‌دهد گاهی اوقات آن‌ها به‌طور جداگانه حکم یا فتوا یا بیانیه صادر می‌کرده‌اند و یا هر یک از آنان بر حکم دیگری صحنه می‌گذاشته است. چنانچه در مورد «وَجوب مشق نظامی» یا «تعلیم و تعلم آداب حربیه» یا «لزوم مساعدت به اهالی تبریز» و غیره این‌گونه است. اما انگیزه و هدف علمای ثلاثه و دیگر روحانیون هوادار آن‌ها از پیش‌تیبانی از مشروطیت و کوشش برای اعاده آن چه بود؟

با مرور تلگراف‌ها و اعلامیه‌های آنان می‌توان انگیزه و هدفشان را چنین تبیین کرد که علمای مذکور در کوشش‌های خود برای حفظ و اعاده مشروطه، «حفظه بیضه اسلام» امر به معروف و نهی از منکر و رفع ظلم و استبداد داخلی و دفع تجاوز خارجی و تقویت ملت و دولت و رفاه رعیت را مد نظر داشتند.

ظاهراً از میان مراجع سه‌گانه مذکور، چنانچه «کاتوزیان» نوشته است، آیت‌الله تهرانی «مرجع تقلید ارشد» و «آخوند ملامحمد کاظم خراسانی مرجع تقلید اعلم» (کاتوزیان ۱۳۸۱: ۱۰۹) به شماره می‌رفته‌اند.

ارشد بودن تهرانی احتمالاً به دلیل کبر سن وی بوده است. چنانچه گفته شده «در حدود سن بین نود و صدسالگی در نجف وفات یافت» (بامداد ۱۳۷۸: ۳۸۹). حال می‌توان علمای ایرانی مقیم عتبات را برای سهولت مطالعه مبارزات و اقدامات و واکنش‌های آنان در جهت اعاده مشروطیت ایران در سه گروه زیر قرار داد.

۱ - (بامداد ۱۳۷۸: ۳۸۹) جلد اول: شرح حال رجال ایران، فوت او را در ماه شوال نوشته است که احتمالاً از تاریخ بیداری ایرانیان، (همان: ۲۳۸) جلد چهارم: که ناظم الاسلام در ضمن وقایع ماه شوال ثبت نموده استفاده کرده است. ما همین ناظم الاسلام در صفحه ۲۴۵ کتاب مذکور اعلامیه‌ای به ثبت رسانیده که در آن به مسموم شدن آیت‌الله در شب ۲۷ ماه رمضان و فوت او در دو روز بعد تصریح دارد و این به نظر صحیح‌تر می‌آید.

- ۱ - مزاج ثلاثه مشروطه‌خواه نجف (آخوند خراسانی، مازندرانی و تهرانی)
- ۲ - دیگر علماء و فضلاء هوادار مشروطه در نجف^۲ (نائینی، محلاتی، خلخالی و...)
- ۳ - علمای بی‌طرف و یا مخالف مشروطه در نجف و کربلا (سیدکاظم طباطبایی، سید اسماعیل صدر و میرزا محمدتقی شیرازی)^۳

مبارزات و فعالیت‌های قلمی علمای مشروطه‌خواه عتبات

دولت‌آبادی در مورد روحیات محمدعلی شاه پس از به توپ بستن مجلس می‌نویسد «محمدعلی شاه قاجار، جوان مغرور بی‌خبر از اوضاع روزگار، بعد از غالب شدن برمستی رعیت بینوای خود و پس خراب کردن مجلس شورای ملی و درهم پیچیدن بساط مشروطیت، خود را پادشاه مستقل و مالک الرقاب ایران می‌داند و اطرافیان نادان یا مغرض و خودخواه و کج‌سلیقه او به حدی او را ستایش می‌کنند که مانند اسب‌های سرکش باد در دماغش افتاده، خود را کاملاً بر مرکب آرزوهای خویش سوار دیده، چشمش به واسطه غرور موفور یک قدم پیش‌رو یا عقب سرش را مشاهده نمی‌نماید» (دولت‌آبادی ۱۳۷۱: ۳۵۵).

از سوی دیگر، مراجع سه‌گانه نجف که از مدت‌ها قبل مشروطیت ایران را تأیید و حمایت کرده بودند و اوضاع ایران را زیر نظر داشتند، پس از بمباران مجلس، سخت رنجیدند و تلگراف‌های درازی از ایشان به دربار رفت و این‌بار علما به سخنان تندتری برخاسته، ناخشنودی خود را از شاهی محمدعلی میرزا، بلکه از خاندان قاجاری، به آشکار آوردند. (کسروی ۱۳۵۵: ۴۸۸).

برای نمونه، قسمتی از یکی از تلگراف‌های «علمای نجف» که در «کتاب آبی» درج گردیده است، در زیر آورده می‌شود: «قلوب مؤمنین را مجروح و امام غایب را مکدر نموده است. برای تحصیل حکومت و نمایندگی از هیچ اقدامی فروگذار نخواهیم نمود.» در انتهای تلگراف مزبور این عبارت آمده است: «ظالمین ملعون خدا هستند. حالا شما غلبه دارید، ولی همیشه این طور نخواهید ماند. ترجمه این تلگراف را نماینده اعلی حضرت مقیم بغداد فرستاده و از قرار معلوم در تهران آن را به‌طور وسیع انتشار داده‌اند» (رضازاده ملک ۱۳۷۷: ۱۴۹؛ بشیری ۱۳۶۳: ۳۲۱ - ۳۲۲).

۲ - اینان «از حیث پیشینه علمی و شهرت در درجه دوم قرار گرفته بودند» (حائری ۱۳۶۴: ۱۲۳).

۳ - مکان‌های درج‌شده در مواقعی گام‌هایی در راه اعاده مشروطیت برداشتند که از بحث حاضر خارج است.

متن فوق بخشی از ضمیمه مکتوب شماره ۲۰۷ جرج بارکلی به ادواردگری، وزیر خارجه انگلستان، تحت عنوان خلاصه ماهانه وقایع ایران به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۰۸ م^۴ است. پیداست که انگلیسی‌ها اقدامات علمای عتبات و به ویژه نجف را از نظر دور نمی‌داشته‌اند و به‌طور مرتب در این مورد به «لندن» گزارش می‌داده‌اند.

در یکی از تلگرافاتی که مراجع ثلاثه نجف به تاریخ ۲ رجب ۱۳۲۶، «به توسط رئیس الوزراء، حضور اقدس ملوکانه» یعنی محمدعلی شاه مخابره نمودند، ضمن تمجید از شاهنشاهی مبرور ماضی رضوان‌الله علیه در استوار ساختن اساس سعادت ایران یعنی اعطای مشروطه، از این‌که شاه توسط عده‌ای از خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت احاطه شده اظهار ملال گردیده است همچنین در این تلگراف آمده است.

«... تفرقه کلمه دولت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید اعظم علما بعد از آن همه اهانت‌ها به‌دست دشمن روسی و استخفاف کلام مجید الهی عزاسمه، و سایر شعائر اسلامی که دول کفر هم محترم می‌شمارند الی غیرذلک هیچ فروگذاری نگردید... آذربایجان از دست رفت، حال بقیه معلوم، چنان‌چه بعد از این بنا به نگاهداری باقی ماندگان دارید، ان‌شاءالله تعالی تدارک این شنایع و جلب قلوب و طرد مفسدین خاصه محترقین کتاب‌الله و هادمین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این به باد دادن دین و دولت همت نگمارید و این خدام شرع انور را به آن‌چه مهما امکن از اعلان آن به قاطبه مسلمین ایران و غیرها تحذر داریم، ناچار نفرمایند. ان‌شاءالله تعالی» (دولت‌آبادی ۱۳۷۱: ۳۶۸ - ۳۶۹؛ ملک‌زاده ۱۳۷۱: ۸۳۹ - ۸۴۰؛ شریف کاشانی ۱۳۶۲: ۲۴۵ - ۲۴۶؛ کرمانی ۱۳۵۷: ۱۸۷ - ۱۸۸).

با این وصف، باید تلگراف علمای مذکور به شاه را به عنوان شاهدهی بر هوشیاری و درک اوضاع سیاسی آن زمان از جانب آن‌ها دانست. مراجع فوق که در نجف و دور از دسترس عوامل حکومت استبدادی محمدعلی شاه بودند، با مشروطه شدن عثمانی جرأت و نیروی بیشتری گرفتند و با ارسال تلگراف فوق به شاه ایران، در حقیقت با او اتمام حجت کردند. علاوه براین، مراجع ثلاثه در تلگراف دیگری به شاه از طریق نایب‌السلطنه (کامران میرزا) و رئیس‌الوزراء (مشیرالسلطنه)، ضمن انتقاد شدید از «اقدامات موحشه در تهران و تخریب هدم مجلس مقدس ملی و تبعید مسلمین و سفک دما و توهین و تبعید علماء عظام و غیره»، برای

عاقبت شاه اظهار خوف نموده‌اند و به او به علاج واقعه قبل از وقوع هشدار داده‌اند و این‌که شاه هرچه سریعتر به تشکیل مجلس شورای ملی اقدام نماید. در پایان آن تلگراف مجدداً محمدعلی شاه را تهدید نموده‌اند که «چنان‌چه خدای نخواست، مداخله یا مسامحه، اصرار و ابرام و استغاثه شود، در هر آن و ساعت، داعیان را ملجأ به حرکت به ایران برای استدعای اصلاح مفاسد از پادشاه خواهند نمود. راحتی نمی‌شود که عمری که در این اشرف بقاع حرف دعاگویی می‌شود، به طی مراحل و قطع منازل بگذرد و در انتظار بیگانگان بروز رافت سلطان منوط به تحریک اقدام و به توسط علمای اسلامند...» (شریف کاشانی ۱۳۶۲: ۲۰۴ - ۲۰۵). در تلگراف دیگری مزاج مذکور از «انجمن ایرانیان اسلامبول» درخواست نموده‌اند که فریاد «تظلم را به طوری باید به دولت علیه عثمانی و مجلس و به جمیع دول معظمه و پارلمان محترمه و اعضاء عالم انسانیت برسانید...» (کرمانی ۱۳۵۷: ۲۲۵).

این تلگراف به واسطه رسیدن فریاد تظلم‌خواهی ایرانیان به علما و این‌که محمدعلی شاه قصد دارد از برخی افراد سندی دال بر بطلان مشروطیت به اجبار بگیرد، صادر گردیده است^۵ و حاکی از آن است که علمای مذکور در اندیشه رسوا نمودن محمدعلی شاه در انتظار دولت‌های اروپایی و عثمانی بوده‌اند و نیز می‌خواستند افکار عمومی اروپایی و دولت عثمانی را به سود مردم ایران تغییر دهند.

محمدعلی شاه که از تأثیر تلگراف علمای نجف سخت بیمناک بود، در رمضان سال ۱۳۲۶ ق تلگرافی طولانی به آنان مخابره نمود تا به گمان خویش آنان را بفریبد و یا لاقلاً وادار به سکوت نماید. این بود که در آن تلگراف حیرت و تعجب خود را از عدم استحضار علما از مفاسد خیالات دشمنان دین و دولت «ابراز و از مشروطه‌خواهان با عناوینی چون «مزدکی مذهبان» و فرقه فاسده» یاد نمود و ضمن بهره‌گیری از عواطف مذهبی، خود را به خاطر قلع و قمع مشروطه‌خواهان «... در حضور صاحب شرع مستوجب اجر مجاهدین و مجدد دین» دانسته است. وی در پایان تهدید نموده که «... البته هرکس هم از وظیفه خاصه خود خارج شود و از حدودی که دارد تخطی نماید، به نتایج ناگوار دچار خواهد شد...»

وی همچنین رجال دربار خود را «همه کافی و دین‌دار و اسلام‌پرست» خوانده و از وزیر اعظم (مشیرالسلطنه) با عنوان «عالم دیانت و قدس و تقوا» (کرمانی ۱۳۵۷: ۲۲۷ - ۲۲۸) یاد نموده است.

به این تلگراف شاه، علما پانسخ^۶ بسیار تندى داده و در آن اقدامات خود را به جهت «اصلاح و اتحاد بين دولت و ملت» ذکر نموده و از عدم تأثیر نصایح خود، گلایه نموده‌اند. آن‌ها همچنین تلگراف اخیر محمدعلی شاه را «... تمام الفاظ بی‌معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی» خوانده و از این که وی حرکاتش را «که تماماً جراحی قلب صاحب شرع و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجه‌الله علیه الصلوه و السلام است با کمال بی‌شرمی جهاد فی سبیل الله شمرده، پیروی چنگیز را دین‌داری و تخریب اساس اسلام را مسلمانی و تسلیط کفار روس را برجان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و...» به شدت ابراز تنفر نموده‌اند.

در ارائه این تلگراف طولانی از صدماتی که از به او سلطنت قاجاریه تاکنون بر مسلمین وارد آمده یاد گردیده و از ممالکی که در طی سلطنت قاجارها از ایران جدا گردیده نام برده شده است. همچنین با یادآوری «امتيازات منحوسه» که به مشرکان داده شده و سپردن «خزائن مدفون ایران به ثمن بخش به دشمنان دین» به سفرهای شاهان قاجاریه به «فرنگستان» اشاره شده است که «... یکصد رکرور یا بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادرشاه و زندیه ذخیره بیت‌المال مسلمین بود، خرج فواحش فرنگیان شد و...» در پایان آورده‌اند که «داعیان نیز برحسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم، تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر خودداری ننموده، در تحقق آن چه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت صاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه با جمهور بوده، حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...» (کرمانی ۱۳۵۷: ۲۲۹ - ۲۳۱؛ ملک‌زاده ۱۳۷۱: ۱۰۱۹ - ۱۰۲۱؛ شریف کاشانی ۱۳۶۲: ۲۰۴ - ۲۰۵، ۲۰۹ - ۲۱۰).

از این تلگراف به خوبی معلوم است که علمای ثلاثه کاملاً از محمدعلی شاه قطع امید کرده‌اند. مایوس شدن علمای ثلاثه از محمدعلی شاه کار را به جایی کشانید که در نهایت منجر به صدور «حکم» از جانب آنان برضد وی گردید. این اقدام قلمی علمای مذکور را باید بسیار مهم ارزیابی کرد. چرا که حکم با فتوا تفاوت اساسی دارد و به دلیل همین اهمیت است که کسروی نیز آن را ذکر نموده است.

«به عموم ملت حکم خدا را اعلام می‌داریم. الیوم همت در رفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات و بذل و جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در زکاب امام

زمان ارواحناه فداه و سرمویی. مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه است. اعاذلله المسلمین من ذلک انشاءالله تعالی.

الاحقر نجل المرحوم میزاخلیل. الاحقر محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی» (کسروی ۱۳۵۵: ۳۵۳).

این تلگراف علماء که به زودی در همه جا پراکنده گردید، آن قدر مهم بود که به نوشته ناظم الاسلام «... نسبت ناسخ به آن حجج اسلام دادند که در رفع و دفع این توهم دستخطهای دیگر خطاب به متحصنین در زاویه مقدسه و سفارتخانه عثمانی] صادر فرمودند» (کرمانی ۱۳۵۷: ۳۵۳).

ظاهراً دادن نسبت ناسخ به «حکم» مذکور از جهات مختلفی بوده است به این معنی که چون بزای اولین بار حکم به «رفع این سفاک جبار» شده بود و منظور از این «سفاک جبار» نیز کسی غیر از «محمدعلی شاه» نبود، عده‌ای که هویتشان روشن نیست (می‌توان حدس زد خود شاه یا درباریان یا روحانیان درباری) درصدد لوٹ نمودن حکم برآمدند. همچنین چون این حکم به دلایلی دیر به ایران رسید، باعث تشکیک در آن گردید. به این معنی که این تلگراف بدون تاریخ در آذربایجان و بعد از فوت آیت‌الله میرزا حسین تهرانی (یکی از سه مراجع ثلاثه مشروطیت‌خواه) به ایران رسید و چون پیش از آن و در آبان‌ماه خبر فوت آیت‌الله به ایران رسیده بود، از این رو باعث شد تا آن را منسوخ، یا احتمالاً جعلی بدانند.

گفتنی است که تلگراف‌های مشترک هر سه تن مراجع تا شعبان ۱۳۲۶ هـ.ق، یا حداکثر اوایل رمضان ۱۳۲۶ است و پس از این تاریخ دیگر اثری از نام آیت‌الله تهرانی در انتهای تلگراف‌ها دیده نمی‌شود. این می‌رساند که فوت ایشان در اواخر ماه رمضان ۱۳۲۶ هـ.ق روی داده است. از این زمان به بعد، تلگراف‌های مشترک علمای نجف به ایران و جاهای دیگر، نام دوتن را پایین خود دارد، آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی.

علمای مشروطه‌خواه عتبات و بحران تبریز

پس از برانداختن مجلس و مشروطیت به دست محمدعلی شاه، به جز یکی دو شهر، در هیچ شهری مقاومت در برابر استبداد صورت نگرفت. رشت و تبریز، دو شهری بودند که در برابر سرکوب آزادی‌خواهان در تهران بی‌درنگ واکنش نشان دادند و در رشت «اندک جنگی نیز رفت» (کسروی ۱۳۵۷: ۶۷۲).

اما اوضاع تبریز به گونه‌ای دیگر بود و مقاومت عجیب این شهر در برابر دستگاه استبدادی شاه یازده ماه به طول انجامید و تبریزیان در جهت اعاده مشروطیت نقشی کلیدی ایفا نمودند. نباید فراموش کرد که تبریز پس از تهران مهم‌ترین شهر ایران بود. در دوره سلطنت قاجاریه تهران، پایتخت و دارالخلافه بود و تبریز دارالسلطنه و ولیعهدنشین. اهمیت شهر تبریز در نظر محمدعلی شاه که خود سال‌ها در آن‌جا زندگی کرده بود، کمتر از تهران نبود. آمادگی تبریزیان و شناخت شاه از آن‌ها باعث شد که همزمان با بمباران مجلس در تهران، در تبریز نیز «... دولتیان جنگ آغاز کرده، به سرمجاهدان تاختند... و این بود که در هر دو شهر در یک روز به جنگ پرداختند» (همان: ۶۷۶). به همین دلیل است که ناظم الاسلام کرمانی در یادداشت‌های خود و تنها شش روز پس از برافتادن مجلس در تهران، می‌نویسد:

«... اخبار موحشی از آذربایجان می‌رسد، خدا کند که دروغ باشد...» (کرمانی ۱۳۵۷: ۱۶۴). علمای ثلاثه نجف و پس از فوت آیت‌الله تهرانی، دو مرجع سرشناس دیگر (خراسانی و مازندرانی) با آگاهی از اوضاع آذربایجان و تبریز از طریق انجمن سعادت ایران در استانبول و نیز از راه‌های دیگر بلافاصله به پشتیبانی از آن برخاستند «در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز و این که محمدعلی میرزا پیاپی سپاه به سر آن شهر می‌فرستاد به نجف رسید، علمای سه‌گانه فرصت راز دست نداده، به یاری تبریز برخاستند و باز «فتوا» فرستادند، در این زمینه که رفتن به سرتبریز «به منزله جنگ با امام‌زمان» و بستن راه‌خوار و بار برای آن شهر «در حکم بستن آب فرات به روی اصحاب سیدالشهداء می‌باشد» (آوری ۱۳۶۹: ۲۵۷).

«پیتراوری» اهمیت پشتیبانی علمای نجف از مبارزات دلیرانه مردم تبریز را چنین توصیف نموده است.

«... در سراسر آزمون بزرگ مشروطه، تبریز از حمایت سه روحانی معروف نجف یعنی آخوند [ملا] محمدکاظم خراسانی، حاجی میرزا حسین بن‌خلیل و [شیخ] عبدالله مازندرانی برخوردار بود. اتحاد این سه روحانی با مشروطه، به هدف مبارزات تبریزیان تفضلی بخشید و در پیروزی آنان بر سست‌دلان و دلگرمی دادن به مجاهدین مشروطه مؤثر افتاد» (همان: ۲۵۸).

کسروی در مورد اهمیت پشتیبانی علمای نجف از مردم تبریز، مطالبی نوشته که تاکنون بارها و بارها مورد استناد نویسندگان و محققین تاریخ مشروطیت واقع گردیده است. وی معتقد است «...»

چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها به دشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه‌خواهان را بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند، اگر این «فتواها»ی علمای نجف نبودی کمتر کسی به یاری مشروطه برخاستی، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا»های علمای نجف می‌بود. همان ستارخان بارها این را به زبان آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم» همچنین بازرگانان توانگر که «پول» به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند، بیشترشان پیروی از فتوای علمای نجف می‌کردند. سود بزرگ تلگراف‌های علمای نجف از این راه می‌بود» (کسروی ۱۳۵۷: ۷۳۰).

یکی از اولین تلگرافاتی که از علمای نجف در زمینه حمایت از تبریزیان در دست می‌باشد این است:

«از نجف الی اسلامبول؛ ۲۰ شعبان ۱۳۲۶

عموم ایرانیان مقیمین ممالک محروسه عثمانی و قفقاز و کلیه بلاد خارجه، دام تأییداتهم، شدت گرفتاری برادران ایمانی تبریز و اهتمام ظلمه مستبدان در استقبال ایشان، بر همه مکشوف و ایوم اعانت رسانیدن به ایشان به منزله اعانت مجاهدین در رکاب اقدس نبوی، صلوات الله علیه است. همت کنید و غیرت ذاتی خود را ظاهر و آشکار نمایید. عبدالله مازندرانی، محمد کاظم خراسانی، محمد حسین تهرانی» (همان: ۷۳۰).

نکته قابل توجه در مورد یکی دیگر از تلگراف‌های نجف در حمایت از مردم تبریز این است که در آن تلگراف «به عموم برادران دینی و عدالت‌خواهان ایران» اظهار گردیده است که: «چون در اوایل هدم مجلس، غصب حقوق ملت ایران، اهالی آذربایجان، قیام به حفظ حقوق خود نموده، در مقام دفاع ظالمین برآمده و این داعیان، قائم بودن انجمن ایالتی تبریز را به مقام پارلمان ایران، پیشنهاد تمام دول و ملل عالم نموده، امروزه که انقلاب و اغتشاش، اغلب نقاط ایران را فرا گرفته، حفظ و بقاء دین اسلام، موقوف به اتحاد کلمه مسلمین و وحدت مقصود آنها است، اختلاف کلمه و تعدد غرض، کم‌کم منجر به رخنه اجانب و اضمحلال اسلام است علی‌هذا واجب بر تمام مسلمانان ایران است، که مقصود خود را متحد با مقصود مسلمانان تبریز نموده، به غیر از مطالبه مشروطیت دولت که بقاء اسلام مبنی بر آن است، مطلب دیگری اظهار نمایند» (شریف کاشانی ۱۳۶۲: ۲۰۳).

این اقدام علمای نجف را باید بسیار هوشیارانه و قابل تأمل دانست. چرا که شناسایی انجمن ایالتی تبریز به جای مجلس تعطیل شده ایران از سوی آنان، کانون مبارزه برضد محمدعلی شاه را از تهران به تبریز منتقل و حفظ می‌نمود و مانع از یکه‌تازی مستبدین می‌گردید.

شایان ذکر است که این تلگراف، تاریخ ۵ صفر ۱۳۲۷ هج را در پایین خود دارد. و این تاریخ می‌رساند که تلگراف فوق بعد از درگذشت آیت‌الله تهرانی (اواخر رمضان ۱۳۲۶ هج) ارسال گردیده است در حالی که «ناظم الاسلام» تنها نام دوتن از علمای نجف یعنی آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی را در پایان آن آورده است. شریف کاشانی، نام سه تن از علما را درج نموده است. یعنی سه مرجع نامبرده فوق، به علاوه «ابن مرحوم حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل تهرانی» حال چگونه باید این تفاوت را توجیه و رفع کرد؟

یک احتمال آن است که «ناظم الاسلام» نام شخص سوم یعنی «ابن مرحوم...» را فراموش کرده باشد این احتمال باتوجه به این که «ناظم الاسلام» دستخط علما را نوشته است، بعید به نظر می‌رسد. احتمال دوم آن است که فرزند آیت‌الله تهرانی، به جای پدر خود و بعد از فوت پدر، به دو مرجع دیگر پیوسته و لذا این تلگراف را مهر نموده است. سؤالی که در این مورد پیش می‌آید این است که چرا در تلگرافات متعدد بعدی که از نجف صادر می‌گردیده اصلاً نامی از فرزند آیت‌الله تهرانی نیست؟ و تنها نام آخوند خراسانی و مازندرانی همراه آنها است؟ و این تنها تلگرافی است که مطابق کتاب «واقعیات اتفاقیه» نام سه تن را در پایین خود دارد. کوشش نگارنده برای رفع این اختلاف، پس از مراجعات زیاد به منابع مختلف بی‌نتیجه بوده و زندگینامه آیت‌الله تهرانی نیز، علی‌رغم آن که در برخی کتب آمده است، کمکی به رفع آن ننمود. در حمایت از مردم تبریز و در پاسخ به استفتائیه اهالی آذربایجان به محضر علمای عتبات آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله مازندرانی، احکامی صریح و قاطع صادر کردند. این احکام به دو صورت صادر می‌گردید، ابتدا به صورت انفرادی و سپس تأیید حکم آخوند از سوی مازندرانی. نگارنده به دلیل اهمیت این مسأله به عنوان نمونه دو مورد از آن احکام را در زیر عرضه می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

«بدیهی است اهل تبریز، جز مطالبه حقوق ثلثه مقصدی ندارند، لزوم مساعدت ایشان و حرمت مهاجمه بر نفوس و اعراض و اموال ایشان، از ضروریات اسلامیة و مهاجم مهدورالدم است.

حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی، محل مهر مبارک» (کرمانی ۱۳۵۷: ۳۵۲-۳۵۳؛ زرگری نژاد ۱۳۷۴: ۴۵۰؛ شریف کاشانی ۱۳۶۲: ۲۱۱).

در تأیید حکم آخوند خراسانی، از سوی آیت‌الله مازندرانی حکم ذیل صادر گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین است که مرقوم فرموده‌اند، مطالبه حقوق ملیه داشتن ملت تبریز بدیهی، لزوم مساعدت و حرمت هجوم بر ایشان و مهدورالدم بودن هجوم کننده نیز ضروری است. «حرره الاحقر عبدالله المازندرانی، محل مُهر مبارک «قال انی عبدالله» (همان).

تلگرافات فوق هیچ یک تاریخ ندارند، اما واضح است که صدور آن‌ها به بحران تبریز و محاصره آن توسط نیروهای دولتی به رهبری عین‌الدوله با عنوان «فرمانفرمای کل آذربایجان» (کسروی ۱۳۵۷: ۷۲۱). و سپهدار (نصرالسلطنه) با عنوان «رئیس کل نظام آذربایجان» بر می‌گردد. اگرچه این احکام و سایر اعلانات مشابه آن‌ها از راه‌های گوناگون (درج در شب‌نامه‌ها و توزیع گسترده آن در شهر و در منازل و نقل دهان به دهان و...) پخش می‌گردید. اما چرا نظامیان و ایلات و عشایر هوادار استبداد، علی‌رغم آن که بعضی از آن‌ها چندان بی‌خبر نبودند، باز به شاه و دولت استبدادی او وفادار مانده، دست از ایذاء و آزار مردم تبریز برنمی‌داشتند؟

منفعت طلبی، فرصت طلبی، و یا علل دیگری باید در این مسأله دخیل بوده شد. با این حال نمی‌توان آن احکام و فتواها را بی‌تأثیر دانست. قوت قلبی که مجاهدان تبریز از آن احکام می‌گرفتند و آگاهی سفارتخانه‌های خارجی از آن‌ها و در نتیجه فشار آنان بر محمدعلی شاه برای پایان دادن به محاصره تبریز و نیز محروم ماندن قوای استبدادی از این حمایت‌های اخلاقی و دینی را نباید نادیده گرفت. اگر عکس این قضیه را در نظر بیاوریم، آنگاه معلوم می‌گردد که احکام و فتاوی چه تأثیر مهمی داشتند. با کناره‌گیری محمدولی‌خان تنکابنی از قوای استبدادی و پیوستن او به مشروطه‌خواهان، علمای نجف از وی برای حمایت از مشروطه‌خواهان تبریز یاری خواستند. این‌که آیا علمای نامبرده از ماهیت فتوای محمدولی‌خان آگاهی داشتند یا خیر؟ موضوع جداگانه‌ای است، اما واضح است که علما از نفوذ فوق‌العاده او در شمال کشور به عنوان یک مالک بزرگ آگاه می‌بوده‌اند. بنابراین آنان در حمایت بیشتر از مردم تبریز دست یاری به سوی تنکابنی و همتای بختیاری او دراز کردند.

در آسفند ماه سال ۱۲۸۷ هـ ش / صفر ۱۳۲۷ هـ ق به واسطه فشار طاقت فرسا از سوی قوای استبدادی بر مردم تبریز و بسته شدن راه جلفا و کمیابی و گرانی خواربار «... علمای نجف که از سختی کار تبریز آگاهی یافته بودند دست به سوی سپهدار و صمصام السلطنه یازیده، در بیست و چهارم اسفند (۲۲ صفر) تلگراف به آنان فرستادند که «جناب اشرف سپهدار، جناب صمصام السلطنه تبریز محصور حمایت فوری دفاع عاجل بر هر مسلم واجب. محمد کاظم خراسانی عیدالله مازندرانی» (کسروی ۱۳۵۷: ۸۷۳).

در این که دو فتوای نامبرده (سپهدار و صمصام السلطنه) در آن هنگام نتوانستند، یا نخواستند به کمک اهالی محاصره شد تبریز بشتابند، تردیدی وجود ندارد. این نکته را کسروی نیز مورد تأکید قرار داده است (همان: ۸۷۳).

نتیجه گیری

استبداد صغیر با به توپ بستن مجلس شورای ملی در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ آغاز شد. برای اعاده مشروطیت نوپای ایران که عمرش هنوز به دو سال تمام نرسیده بود، افراد بسیاری زحمت کشیدند و از خودگذشتگی نشان دادند. در این میان به شهادت بیشتر منابع، نقش علمای مشروطه خواه نجف (مراجع ثلاثه) بسیار قاطع و تأثیرگذار بود.

آنان چه پیش از دوران استبداد صغیر و چه در دوره سیزده ماهه استبداد صغیر با واقع بینی و نیز پشتکار مثال زدنی به حمایت از مشروطیت برخاستند. حمایتی که خالی از خطر و دردسر برای آنان نبود. آنان با فعالیت های قلمی خود، به مبارزات ملت برضد استبداد محمدعلی شاهی رونق بخشیده و کانون دلگرمی برای ملیون مشروطه خواه به حساب می آمدند. با این حال نباید در مورد نقش آنان در راه اعاده مشروطیت به افراط گرایید. افراط و تفریط و حب و بغض نسبت به افراد و اقشار در تاریخ ایران، همواره مانع از تحلیل علمی و منصفانه تاریخی شده است. در راه اعاده مشروطیت باید نقش و سهم هر فرد یا گروه یا قشری را بی طرفانه ارزیابی نمود. در این راه نقش مردم کوچه و بازار، نقش مردم تبریز، نقش روشنفکران و ایرانیان خارج از کشور، نقش مجاهدان نام آشنا و گمنامی که دلیرانه جنگیدند و جانفشانی کردند، نقش برخی از ارامنه و گرجی ها، نقش زنان، نقش مستر باسکرویل آمریکایی و نقش بسیاری دیگر قابل مطالعه و بررسی است. با این همه باتوجه به جایگاه مراجع تقلید در نزد مردم ایران و نفوذ کلام و فتاوی و احکام آنان، می توان گفت

که دخالت و اقدامات مراجع مذکور از عمده‌ترین دلایل بازگشت مشروطیت به ایران و خلع محمدعلی شاه مستبد بود.

منابع

- آدمیت، فریدون. بی‌تا. *مجلس اول و بحران آزادی «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»*. جلد دوم. چاپ اول. تهران: روشنفکران.
- آوری، پیتر. ۱۳۶۹. *تاریخ معاصر ایران*. سه جلد. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ اول. تهران: عطایی.
- بامداد، مهدی. ۱۳۷۸. *شرح حال رجال ایران*. جلد یک و چهارم. چاپ پنجم. تهران: زوار.
- براون، ادوارد. ۱۳۳۷. *انقلاب ایران*. ترجمه احمد پژوه. چاپ دوم. تهران: کانون معرفت.
- _____ ۱۳۷۱. *نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده*. به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بشیری، احمد (به کوشش). ۱۳۶۳. *کتاب آبی*. جلد اول و سوم. چاپ دوم. تهران: نشر نو.
- تقی‌زاده، سیدحسن. بی‌تا. *تاریخ اوئل انقلاب مشروطیت*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بی‌نا.
- _____ ۱۳۷۴. *مقالات تقی‌زاده*. به کوشش ایرج افشار. جلد اول. چاپ اول. تهران: کویر.
- حائری، عبدالهادی تشیع و مشروطیت در ایران. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی. ۱۳۷۱. *حیات یحیی*. چهار جلد. چاپ پنجم. تهران: عطار و فردوس.
- رضازاده ملک، رحیم (به کوشش). ۱۳۷۷. *انقلاب مشروطه ایرانی*. چاپ اول. تهران: مازیار - معینی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (به کوشش). ۱۳۷۴. *رسایل مشروطیت*. چاپ اول. تهران: کویر.
- شریف‌کاشانی، محمدمهدی. ۱۳۶۲. *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدونیان. چاپ اول. تهران: نشر تاریخ ایران.
- شوستر، مورگان. ۱۳۴۴. *اختناق ایران*. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. چاپ اول. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه.
- کاتوزیان، محمدعلی همایونی. ۱۳۸۱. *اقتصاد سیاسی ایران «از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. چاپ هشتم. تهران: نشر مرکز.

- کاظم‌زاده، فیروز. ۱۳۵۷. روس و انگلیس در ایران. ترجمه منوچهر امیری. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، فرانکلین.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. ۱۳۵۷. تاریخ بیداری ایرانیان. پنج جلد، در دو مجلد. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. چاپ اول. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- کسروی تبریزی، احمد. ۱۳۵۵. تاریخ هجده ساله آذربایجان. چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر.
- _____ ۱۳۵۷. تاریخ مشروطه ایران. دو جلد. چاپ چهاردهم. تهران: امیرکبیر.
- مجیدکفایی، عبدالحسین. ۱۳۵۹. مرگی در نور زندگی آخوند خراسانی. چاپ اول. تهران: زوار.
- ملک‌زاده، مهدی. ۱۳۷۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. جلد چهارم و پنجم. چاپ سوم. تهران: علمی.
- نجفی قوچانی، سید محمدحسین (آقا نجفی). سیاحت شرق. به تصحیح ر.ع. شاکری. چاپ اول. مشهد: طوس مشهد.
- نصیری، محمدرضا (به اهتمام). ۱۳۷۲. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه). جلد چهارم. چاپ اول. تهران: کیهان.
- نوابی، عبدالحسین. ۱۳۵۵. دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم. چاپ اول، تهران: هما.
- _____ ۱۳۵۶. فتح تهران. چاپ اول. تهران: بابک.